

دکتر یونس فرهمند^۱

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات تهران

روابط سیاسی و تجاری رستمیان در مغرب میانه

چکیده

رستمیان سلسله‌ای ایرانی تبار از خوارج اباضیه بودند که بر تاهرت حکومت می‌کردند؛ بنیان‌گذار حکومت رستمی، عبدالرحمن بن رستم بود که چون در مغرب ادنی در برابر سپاه عباسی تاب مقاومت نیاورد، به مغرب اوسط گریخت تا مرکز جدیدی برای اباضی مذهبیان پدید آورد. هدف اصلی این پژوهش، بررسی روابط خارجی و تجاری این خاندان بادولت های متقارن آن روزگار چون طولونیان، اغلییان، بنی مدرار، امویان اندلس و... است و بدین نتیجه دست یافته که رستمیان نه به دلیل کشمکش‌های دیرپای اعتقادی خوارج با پیروان سایر مذاهب، بلکه به دلایل سیاسی عموماً با همسایگان خود چون اغلییان و طولونیان روابطی خصمانه داشت و تنها امویان اندلس و بنی مدرار را می‌توان در شمار متحدان سیاسی آنها قرار داد.

کلید واژه:

رستمیان، روابط خارجی، مغرب میانه، آفریقا، خوارج، اباضیه.

^۱ Farahmand@tpf-iau.ir

مقدمه

رستمیان سلسله‌ای ایرانی نژاد از خوارج اباضیه بودند که بر تاهرت (واقع در الجزایر کنونی) حکومت می‌کردند. شورش‌های متعدد بربران که در پاسخ به ظلم و ستم والیان اموی صورت گرفته بود، از اوایل قرن دوم ه.ق زمینه را برای شعارهای مساوات طلبانه خوارج در مغرب فراهم کرد (برای بررسی این شورش‌ها ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۰۸؛ ابن عذاری، ج ۱، ص ۵۲ و ۵۴).

منابع از اوضاع سیاسی دوره‌ی حکمرانی عبدالرحمن بن رستم، بانی این سلسله، اطلاعاتی بایسته به دست نمی‌دهند؛ اما همگی متفقند که به برقراری عدالت و دادرسی سخت راغب بود (ابن الصغیر، ص ۱۴۲؛ شماخی، ج ۱، ص ۱۲۵). وی در سال ۱۷۱ ق از دنیا رفت^۱ و شورای اباضیه، عبدالوهاب بن عبدالرحمن را به جانشینی برگزید (ابو زکریا، ص ۸۹؛ شماخی، ج ۱، ص ۱۳۰). پس از مرگ عبدالوهاب فرزندش افلح (حک: ۲۱۱-۲۴۰ ق) جانشین او شد.

حکومت رستمیان پس از مرگ افلح، کمی بیش از نیم قرن ادامه یافت؛ اما ضعف و سستی ابوبکر بن افلح (حک: ۲۴۰-۲۴۱) موجب برافروختن جنگ‌های خانمان‌سوز داخلی در تاهرت شد و تلاش‌های ابویقظان، دیگر امام رستمی در بازگرداندن امنیت ناکام ماند؛ به علاوه در دوره‌ی امامت ابوحاتم نزاع‌های قبیله‌ای که در کسوت حمایت از امامان رستمی بر سر دستیابی به قدرت انجام گرفت، تشدید شد (همو، ص ۱۱۴) و روند رو به زوال حکومت رستمی را تسریع بخشید. سرانجام این دولت در سال ۲۹۶ ق به دست ابوعبدالله شیعی، داعی فاطمی بر افتاد (ابوزکریا، ص ۱۶۲؛ بارونی، الازهار الیاضیه، ج ۲، ص ۳۵۸).

طرح مسأله

حکومت رستمی در مغرب میانه را می‌توان پایانی بر تلاش‌های بی وقفه خوارج اباضیه در تشکیل حکومت دانست. این تجربه از نظر داخلی چندان موفقیت‌آمیز نبود و

۱. در مورد سال وفات عبدالرحمن اختلاف است؛ ابن عذاری (ج ۱، ص ۱۹۶) و به تبع او سعد زغلول (ج ۲، ص ۳۰۵) و زامباور (ص ۱۰۰) مرگ او را ۱۶۸ ق می‌دانند، اما سال ۱۷۱ ق، صحیح‌تر به نظر می‌رسد. چه، پیمان صلح عبدالرحمن با روح بن حاتم چنان که این‌خلدون آورده و نیز بیعت با عبدالوهاب بن عبدالرحمن در سال ۱۷۱ ق انجام گرفته است.

سبب ظهور انشعاقات متعدد سیاسی - فرقه‌ای چون نَکَرِیَه (ابوزکریا، ص ۱۰۰؛ درجینی، ج ۱، ص ۵۴)، واصلیه (بارونی، الازهار الریاضیه، ج ۲، ص ۱۶۹؛ درجینی، ج ۱، ص ۵۸) خلفیه و... گردید. اما کامیابی‌های رستمیان در حوزه‌ی سیاست خارجی و روابط تجاری بسیار زیاد بود. پژوهش حاضر بر آن است تا مناسبات سیاسی - تجاری رستمیان را با همسایگان خود در مصر، مغرب و اندلس تبیین کند و به پرسش‌های زیر پاسخ دهد؛ که روابط سیاسی - تجاری رستمیان با همسایگان خود چگونه بود؟ و کدام یک از عوامل سیاسی یا دینی در تعیین مناسبات آنها با حکومت‌های متقارن آن روزگار اهمیت بیشتری داشته است؟ از این رو نوشتار حاضر، نخست به روابط سیاسی رستمیان با عباسیان، بنی مدرار، اغلبیان و طولونیان خواهد پرداخت و سپس به روابط تجاری این سلسله با امویان اندلس و سرزمین سیاهان اشاره خواهد کرد.

روابط سیاسی

روابط سیاسی رستمیان را باید در پرتو دو عامل مهم تبیین کرد؛ از یک سو آنها به سبب انتساب و پیوستگی با خوارج و مآلاً برخورداری از اصولی متعصبانه و تغییرناپذیر، ناگزیر بودند با مخالفان اعتقادی خود شامل ادریسیان، عباسیان و نماینده‌ی آنان یعنی اغلبیان روابطی خصمانه داشته باشند و از سویی دیگر ملاحظات سیاسی - اقتصادی آن روزگار، راز بقای یک حکومت نه چندان قدرتمند را نه در نزاع اعتقادی، بلکه در سازش و همزیستی مسالمت‌آمیز با همسایگان قدرتمند خود می‌دانست؛ از این رو به نظر می‌رسد اگر چه شکل‌گیری حکومت رستمی با جنگ‌های فرسایشی خوارج با هدف جدا کردن بخش وسیعی از مغرب اسلامی از قلمرو خلافت عباسی همراه بود، اما به دوران تثبیت حکومت، آنان خاصه در برابر همسایگان قدرتمند خود با مدارا رفتار کردند.

الف) روابط سیاسی با خلافت عباسی

بررسی روابط سیاسی رستمیان با عباسیان با اوج حضور خوارج اباضیه در مغرب پیوندی ناگسستنی دارد؛ در باب آغاز ورود خوارج به مغرب اطلاع دقیقی در دست نیست (در این باره نک: خلیفات، نشأة الحركة الاباضیه، ص ۱۳۳)؛ اما به درستی روشن است که در

نیمه‌ی دوم قرن اول با فزونی گرفتن شمار خوارج و به امامت رسیدن ابوالخطاب عبدالاعلی بن سَمح معافری، اندیشه‌ی شکل‌گیری حکومت اباضی مذهبیان بر مغرب قوت گرفت (ابوزکریا، ص ۶۲؛ شماخی، ج ۱، ص ۱۱۴). ابوالخطاب پس از تصرف طرابلس، در سال ۱۴۱ ق به قیروان لشکر کشید و عبدالرحمن بن رستم را بر آن جا گماشت و خود برای رویارویی زود هنگام احتمالی با خلافت عباسی به طرابلس بازگشت.

منصور، خلیفه‌ی عباسی که سیادت خود را بر مغرب از دست رفته می‌دید، در سال ۱۴۲ ق، محمد بن اشعث خزاعی را بر مصر ولایت داد تا بار دیگر حوزه‌ی مغرب را به قلمرو خلافت بازگرداند. ابن‌اشعث که گویا در تخمین توانمندی‌های نظامی لشکر ابوالخطاب در اشتباه بود، دو سپاه را یکی پس از دیگری روانه مغرب کرد. لشکریان خلافت پس از شکستی سخت در در دو نبرد متوالی «وَدْرَاسَه» و «مِغْمَدَاس» مجبور به عقب نشینی به مصر شدند (ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۱۷؛ خلیفات، ص ۱۵۲).

چون منصور خبر شکست سپاهیان ابن‌اشعث را شنید، لشکری گران مرکب از ۴۰ هزار نفر که فرماندهان نظامی بسیاری چون اغلب بن سالم تمیمی نیز در آن بود روانه‌ی مصر ساخت (ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۳۱۷)؛ ابن‌اشعث خود فرماندهی سپاه را به عهده گرفت و با طرح خدعه‌ای جنگی در ربیع‌الاول ۱۴۴ ق در تاورغا، لشکریان اباضی را تار و مار کرد (ابوزکریا، ص ۷۳؛ نویری، ج ۲۴، ص ۷۵). عبدالرحمن بن رستم که خود را برای پیوستن به لشکر ابوالخطاب آماده می‌کرد چون از نتیجه جنگ با خبر شد قیروان را ترک گفت و به جبل سوف اَجَج در مغرب اوسط گریخت (ابو زکریا، ص ۷۶؛ ابن‌خلدون، العبر، ج ۴، ص ۲۴۵).

اگرچه ابن‌اشعث پس از این پیروزی قاطع، وارد قیروان شد، اما هرگز نتوانست از ثمرات آن بهره گیرد؛ چه اباضیان شمال آفریقا در سال ۱۵۱ ق، بار دیگر توانستند به رهبری ابو حاتم ملزوزی بر قیروان مسلط شوند (ابوزکریا، ص ۸۰) و به گونه‌ای والی عباسی مغرب عمر بن حفص را در طنجه به محاصره گیرند که خروج از آن جز با حيله و رشوه میسر نشد (ابن‌اثیر، ج ۵، ص ۵۹۹؛ نویری، ج ۲۴، ص ۸۰؛ خلیفات، ص ۱۶۰).

این چنین آفریقیه، عرصه‌ی نزاع خوارج و عباسیان بود تا این که ابوحاتم ملزوزی اباضی از یزید بن حاتم، والی عباسی آنجا، شکست خورد و امامت اباضیان طرابلس سقوط کرد. از آن پس بربران اباضی طرابلس و تونس به سوی غرب مهاجرت کردند. عبور فرقه‌های خارجی از آفریقیه در سال ۱۵۶ ق به سرزمین کتامة که ابن‌خلدون از آن

یاد کرده است، وابسته به همین مهاجرت باید دانست، این مهاجران محتملاً به عبدالرحمن بن رستم پیوستند و در نتیجه شهر تاهرت به صورت کانون اباضی مذهبیان شمال آفریقا درآمد (Lewicki, EI۲, "Al- Abadyya", vol.۳, p.۶۵۵).

کشمکش‌های سیاسی عباسیان، هم چنان در دوره‌های بعد باقی ماند و عبدالرحمن بن رستم که از یک سو بیهودگی درگیری نظامی را با عباسیان نیک دریافته بود و از سوی دیگر به تثبیت حکومت نوپای دینی خود می‌اندیشید، در سال ۱۷۱ ق در پی قیام نصیر بن صالح اباضی از قبیله‌ی نَفاوَه که در افریقیه صورت گرفت و جان ده هزار نفر از اباضیان برسر آن رفت، با روح بن حاتم مهلبی عامل عباسی قیروان که در شمار بدترین دشمنان او بود، عقد دوستی بست (العروی، عبدالله، ج ۲، ص ۲۷: Ibid) و بدین وسیله با اتخاذ سیاستی مسالمت آمیز، توانست حوزه‌های شرقی حکومت خود را از دست اندازی عباسیان مصون نگه دارد.

ب) روابط سیاسی با بنی مدرار

روابط رستمیان با خوارج صفریه بنی مدرار از موضوعاتی است که به علت نبود اطلاعات کافی، هنوز در پرده‌ی ابهام قرار دارد. بنی مدرار تنها همسایه‌ی رستمیان بودند که از نظر مذهبی بنیادی مشترک به نام خارجی‌گری داشتند؛ با این وجود، منابع از اتحاد این دو در برابر دشمنی مشترک یا ایجاد روابطی عمیق پرده بر نمی‌دارند؛ تنها موضوعی که منابع در باب روابط این دو دولت به آن اشاره دارند، ازدواج آروی، دختر عبدالرحمن بن رستم با مدرار فرزند اِلیسَع، مؤسس حقیقی دولت مدراری است (ابن عذاری، ج ۱، ص ۱۵۷؛ عبادی، ص ۴۷)؛ در نتیجه این ازدواج، رابطه‌ی عبدالرحمن با صفریان بنی مدرار در سجلماسه که همسایگان جنوبی او بودند، مستحکم گردید و این حسن همجواری از یک سو مرزهای جنوبی رستمیان را از تعرض مخالفان ایمن داشت و از سوی دیگر راه تجارت میان تاهرت و سجلماسه را از طریق وارکلا آباد کرد (مونس، تاریخ المغرب و حضارته، ج ۱، ص ۳۳۳).

ج) روابط سیاسی با اغلبیان

از میان حکومت‌های متقارن مغرب، رابطه‌ی سیاسی رستمیان با اغلبیان از همه خصمانه‌تر بود؛ آنها از نظر مذهبی و سیاسی به‌عنوان نمایندگان رسمی خلافت عباسی در مغرب با رستمیان اختلاف داشتند. آن چه به این دوگانگی بیشتر می‌افزود، همسایگی این دو دولت و مهم‌تر از آن حضور پراکنده‌ی قبایل اباضی مذهب مغرب در کوهستان‌های تحت قلمرو اغلبیان بود. دیری نپایید که شکوفایی و آبادانی تاهرت، پایتخت اغلبیان را تحت تأثیر قرار داد؛ از این رو، آنان که اقتدار سیاسی و اقتصادی خود را در خطر می‌دیدند، تصمیم گرفتند تا با بنای شهری در نزدیکی تاهرت به مرکزیت آنجا پایان دهند؛ بنابراین ابوالعباس محمد بن اغلب، شهر «عباسیه» را در سال ۲۳۹ ق پی افکند تا هم از رونق تاهرت بکاهد (بارونی، الازهارالریاضیه، ج ۲، ص ۲۴۲؛ حریری، ص ۱۵۱؛ جلالی مقدم، ص ۹۵) و هم با نام‌گذاری شهر به عباسیه به مخدومان خود یعنی عباسیان، اعلام وفاداری کرده باشد.

ابن‌افلح حاکم رستمی که با هوشیاری کامل حرکات اغلبیان را زیر نظر داشت چون شهر را تکمیل شده دید، بر آن هجوم برد و ساکنان آنجا را فراری داد و شهر را به آتش کشید. محمد بن اغلب نیز که توان رویارویی با رستمیان را نداشت، ترجیح داد این تجاوز آشکار را بی پاسخ نهد و سکوت پیشه کند (ابن‌اثیر، ج ۶، ص ۵۱۹؛ اسماعیل، الاغالبه، ص ۱۰۴) و انتقام این تجاوز را به آینده موکول سازد.

واقعه‌ی مانو

درگیری رستمیان و اغلبیان با واقعه‌ی قصر مانو به اوج خود رسید؛ این جنگ نه تنها از نظر سیاست‌های خصمانه‌ی این دو حکومت قابل توجه است، بلکه از این رو که شیرازه‌ی لشکریان رستمی را نیز به یکباره از هم فرو پاشید، درخور عنایت است. تفصیل ماجرا این که پس از درگذشت ابومنصور الیاس نفوسی، عامل شجاع و کاردان رستمیان بر جبل نفوسه، ابوحاتم افلح بن عباس که جنگاوری ابومنصور را نداشت، از سوی رستمیان، امارت آنجا یافت. در دوره‌ی ولایت او مهم‌ترین حادثه سرنوشت ساز جبل نفوسه یعنی شکست سنگین رستمیان از نیروهای اعلی‌ی اتفاق افتاد

(سالم، ص ۵۶۴)؛ ابراهیم بن احمد اغلیبی در سال ۲۸۳ ق، سپاهی را به فرماندهی ابوبحر بن ادهم برای جنگ با طولونیان به مصر گسیل کرد (همان جا؛ بارونی، ج ۲، ص ۲۴۲). چون سپاه اغلیبی، قصد عبور از جبل نفوسه را داشت با امتناع شدید نفوسی‌ها مواجه شد. جوانان نفوسه بی‌توجه به رأی عقلای قوم جنگ را پیش کشیدند؛ به هر روی بین قابس و طرابلس (ابن عذاری، ج ۱، ص ۱۲۹) در محلی که تاریخ نویسان اباضی آنجا را «مانو» خوانده اند، جنگ درگرفت و ۱۲ هزار نفر از لشکریان رستمی که در بین آنها ۴۰۰ دانشمند اباضی بود، کشته شدند (ابو زکریا، ص ۱۵۳؛ اسماعیل، الاغلیبه، ص ۱۰۶). از دانشمندان مشهور جبل نفوسه که در این نبرد کشته شد، عمرو بن فتح، قاضی آنجا بود که منابع اباضی از رشادت‌های وصف‌ناپذیر او به هنگام جنگ سخن دارند (ابوزکریا، ص ۱۵۳).

ابراهیم بن اغلب که در این نبرد به پیروزی قاطعی دست یافته بود، به سرعت خود را به قنطراره رساند تا بر باقی مانده اباضیان آنجا نیز دست یابد؛ او بسیاری از اباضیان را کشت و هشتاد نفر از دانشمندان آنجا را به اسارت گرفت. قبیله نفزاوه نیز از حمله‌های ابن اغلب در امان نماند، او تعدادی از لشکریان خود را به آنجا فرستاد تا فقیه و دانشمند معروف آن دیار یعنی ابوبکر یوسف نفوسی را دستگیر کنند (همو، ص ۱۵۵).

امام وقت تاهرت ابوحاتم نیز به علت کشمکش‌های داخلی و منازعات با عمومیش یعقوب، ترجیح داد سکوت پیشه کند (حریری، ص ۱۸۰). بقایای سپاهیان شکست خورده رستمی نیز پس از حادثه‌ی «قصر مانو» راه جبل نفوسه در پیش گرفتند؛ این گروه که افلح بن عباس، فرماندهی سپاه را عامل اصلی شکست در جنگ می‌دانستند، پس از اختلافاتی چند وی را عزل و پسر عم او را به جای وی گماردند، اما والی جدید نیز دیگر قادر به اصلاح وضع نا به سامان آنجا نبود (ابوزکریا، ص ۱۴۹؛ درجینی، ج ۱، ص ۹۰).

تاریخ نویسان اباضی چون ابوزکریا و درجینی، شکست «قصر مانو» را عامل اصلی انقراض دولت رستمیان تاهرت می‌دانند (ابوزکریا، ص ۱۵۰؛ درجینی، ج ۱، ص ۸۷)؛ چه در این نبرد عمده‌ترین نیروهای نظامی طرفدار رستمیان و هسته‌ی اصلی دعوت آنان یعنی دانشمندان نفوسی که در حقیقت نظریه پردازان مذهبی آنها بودند، به شهادت رسیدند. رستمیان پس از شکست قصر مانو نه تنها به تقویت نیروهای نظامی خود برای جبران خسارت‌های ناشی از این حادثه نپرداختند، که با آغاز زود هنگام جنگ‌های

داخلی و کشمکش‌های درون خاندانی برای دستیابی بر سریر قدرت روند رو به زوال حاکمیت خود بر تاهرت را نیز تسریع بخشیدند.

منابع تاریخی درباره‌ی اوضاع سیاسی رستمیان و تاهرت پس از قصر مانو در سال ۲۸۳ ق تا روی کار آمدن یقظان بن ابی یقظان یعنی سال‌های ۲۸۳ تا ۲۹۴ ق، هیچ اطلاعاتی به دست نمی‌دهند. شاید در این دوره، در نتیجه هرج و مرج‌های بسیار، ابوحاتم یوسف، امام رستمی، در سال ۲۹۴ ق با توطئه‌ی یقظان ابن ابویقظان و فرزندان، به قتل رسید و خود به جای او نشست. در دوره‌ی حاکمیت دو ساله یقظان بن ابویقظان در حالی که تاهرت در اختلافات داخلی می‌سوخت، دختر ابوحاتم «دوسرا» به همراه برادرش به نزد ابوعبدالله حجانی (شیعی) داعی و غلام عبیداله المهدی رفتند و با وعده‌ی ازدواج به هدف انتقام از خون پدر، وی را به تاهرت فراخواندند (ابوزکریا، ص ۱۶۲؛ بارونی، ج ۲، ص ۳۵۸). او نیز راه تاهرت در پیش گرفت؛ فرقه‌های مختلف مالکیه، واصلیه، شیعه و صُفیه که از حکومت رستمیان سخت دل خور بودند، او را یاری دادند و این چنین با ضعف ناشی از شکست حادثه‌ی «مانو» و نیز اختلافات داخلی، سلطه‌ی رستمیان به دست داعی فاطمی برافتاد (ابوزکریا، ص ۱۶۳؛ درجینی، ج ۱، ص ۱۹۴).

د) روابط سیاسی با طولونیان

اگرچه دوری قلمروی رستمیان و طولونیان (مصر و مغرب اوسط) از یکدیگر و وجود اغلبیان به عنوان سد حایل میان این دو دولت، مانع از آن شد تا بر سر جغرافیایی ارضی، مستقیماً با یکدیگر به مخالفت برخیزند، اما رابطه‌ی خصمانه طولونیان و اغلبیان و تجاوز ناخواسته لشکریان طولونی به هنگام عبور از بخش اباضی نشین مغرب ادنی چون طرابلس، این روابط مسالمت آمیز را برهم زد و آنان را رویاروی هم قرار داد.

در سال ۲۶۷ ق و در زمان ابویقظان بن افلح رستمی (۲۴۱-۲۸۱ ق) عباس بن احمد بن طولون با لشکری گران از مصر به طرف افریقیه حرکت کرد تا در عملی ماجراجویانه آنجا را از تصرف اغلبیان خارج سازد (ابن عداری، ج ۱، ص ۱۱۸). چون ابراهیم بن احمد اغلبی از ماجرا آگاه شد، فرماندهی خود، احمد بن قرهب را برای مقابله با او فرستاد. فرماندهی سپاه اغلبی شکست خورد و عباس بن احمد بن طولون خود را به طرابلس رساند و آنجا

را به محاصره گرفت. چون محاصره مدتی به طول انجامید، لشکریان ابن طولون دست تجاوز به سوی رعایای دولت رستمی که در دشت‌ها و صحراهای اطراف ساکن بودند، دراز کردند. ساکنان طرابلس و رعایای رستمی آنجا متفقاً از ابو منصور الیاس نفوسی والی ابویقظان در جبل نفوسه مدد خواستند تا آنها را از این مصیبت برهاند. ابومنصور نفوسی در رأس لشکر ۱۲ هزار نفری به طرابلس رفت و یاران ابن طولون را در جنگی سخت شکست داد و به برقه راند (همان جا).

روابط تجاری

درباره‌ی نقش خوارج در اخلال امنیت و تأثیر منفی آن بر اوضاع اقتصادی مغرب به دوره‌ی والیان بسیار سخن به میان آمده است (نک: اسماعیل، الخوارج...). بی تردید شورش‌های خوارج مغرب در دراز مدت، جنگ، غارت اموال و نابودی مزارع را در پی داشت و سرمایه‌های اقتصادی بسیاری را هدر داد (اسماعیل، الخوارج فی بلاد المغرب، ص ۲۷۳). هنگامی که رستمیان پس از قیام‌های پیاپی موفق به تشکیل دولتی مستقل شدند، کوشیدند پس از استقرار امنیت و با استفاده از موقعیت جغرافیایی مغرب، تجارت و عمران و آبادانی را رونق بخشند؛ عبدالرحمن بن رستم به امنیت و عمران، احیای اراضی موات، لایه‌روبی رودها و ساخت آسیاب‌ها توجه بسیار داشت (ابن‌الصغیر، ص ۳۸). در دوره‌ی امامت وی، راه‌هایی به سرزمین سیاهان و دیگر نقاط شرق و غرب برای تجارت و صدور کالاها احداث شد (همان جا). وضع مالی رستمیان در نتیجه مساعدت مالی برادران اباضی آنان در بصره، به سرعت بهبود یافت (ابن‌الصغیر، ص ۴۰) و در نتیجه‌ی امنیتی که در سایه‌ی عدالت عبدالرحمن ایجاد شده بود، تجار مصر و افریقیه و مغرب برای انجام مبادلات تجاری خود راه تاهرت در پیش گرفتند (شماخی، ج ۱ ص ۱۳۹).

دومین امام رستمی، عبدالوهاب بن عبدالرحمن، از ثروتمندان شهر بود و در دوره‌ی پدر به تجارت اشتغال داشت و در این حرفه مهارت بسیار یافت (همو، ج ۱ ص ۱۴۰). دیگر امامان رستمی نیز به تجارت اشتغال داشتند و حتی برای انجام بهتر این کار تسهیلاتی چون معافیت‌های مالیاتی (عشور) به تجار اختصاص می‌دادند (عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۱۱؛ اسماعیل، الخوارج فی بلاد المغرب، ص ۲۸۶).

موقعیت ویژه تاهرت و قرار داشتن آن بر سر شاهراه اصلی به این شهر، امکان داد تا کاروان‌های تجاری مختلف برای انجام مبادلات بازرگانی در آن فرود آیند؛ در دوره‌ی نخستین امام رستمی راه‌های بازرگانی از تاهرت به سرزمین سیاهان و دیگر نقاط شرق و غرب برای تجارت و صدور کالا احداث شد (ابن‌الصغیر، ص ۳۸). هم‌چنین بازارهای شهر تاهرت به صورت مرکز تجاری درآمد تا گروه‌های مختلفی که تحت عناوین مصری، قروی و کوفی شناخته شده بودند، بتوانند نیازمندی‌های خود را از آنجا تهیه کنند (جنحانی، ص ۱۳۴).

الف) روابط تجاری با امویان اندلس

بی‌گمان امویان اندلس را می‌بایست مهم‌ترین هم‌پیمانان سیاسی اقتصادی دولت رستمی دانست؛ هر دو دولت با خلافت عباسی خصومت بسیار داشتند و شاید همین وجه مشترک بود که در تحکیم روابط سیاسی آنان تأثیر قابل ملاحظه‌ای داشت. به هر حال در زمینه‌ی اقتصادی نیز روابط بین آنها به نحو فزاینده‌ای رو به رشد نهاد و رستمیان برای تجار اندلسی تسهیلات ویژه‌ای در نظر گرفتند. امویان اندلس با برقراری روابط تجاری با رستمیان، خود را از محاصره‌ی اقتصادی که به وسیله‌ی اغلبیان و ادریسیان بر آنها تحمیل می‌شد، رهانیدند. آنان از یک سو در تاهرت کالاهای تجاری خود را به فروش می‌رساندند و از سوی دیگر مواد اولیه‌ی نیازمندی‌های خود را از آنجا بازرگاری می‌کردند و به بنادر تونس، وهران و مُستغانم می‌رساندند و از آنجا به المَرَّیة در اندلس می‌بردند (دبوز، ج ۳، ص ۲۸۱؛ العروی، ۲۰۰). گندم، گوشت قرمز و برده از مهم‌ترین صادرات رستمیان به اندلس بود و در مقابل، تجار کالاهای ساخته شده در اندلس را به تاهرت می‌آوردند (جنحانی، ۱۳۴).

ب) روابط تجاری با سرزمین سیاهان (سودان)

مراد از سودان، تمام سرزمین‌هایی است که تیره‌های متعدد سیاه‌پوست آفریقایی مرکزی و جنوبی یعنی بین دریای سرخ در شرق و اقیانوس اطلس در غرب در آن سکونت داشتند (اسماعیل، الخوارج فی بلاد المغرب، ۲۷۰).

از منابع عربی سده‌های میانه خاصه از منابع اباضی مغرب گزارش‌های متعدد و قابل اعتمادی در دست است مبنی بر این که سوداگران و احتمالاً مبلغان اباضی در غرب و مرکز آفریقا و از قرن دوم به بعد فعالیت داشته‌اند (Lewicki, EI۲, S.v, " IBADYYA ", Vol. ۳, P. ۶۵۷). به علاوه، تاهرت، مرکز رستمیان، در نیمه‌ی دوم قرن دوم یعنی اندکی پس از تأسیس آن، مرکز تجارت وسیعی با سودان شد (ابن الصغیر، ص ۳۸، LEVTZION, CORPUS OF EARLY..., P. ۲۵). این روابط در دوره‌ی حاکمیت افلح بن عبدالوهاب با ارسال سفیری از طرف او به دربار شاه غانه^۱ (برای بررسی بیشتر این شهر، رک، بکری، المغرب فی بلاد المغرب، ص ۱۷۴ و ۱۷۵) مستحکم گردید (ابن الصغیر، ۷۹). منابع از اهداف و انگیزه‌های این سفارت اطلاعاتی به دست نمی‌دهند، اما با توجه به روابط گسترده‌ی تجاری رستمیان با سرزمین سیاهان در دوره‌های بعد، دور نیست که سفارت با اهداف تجاری یا تبلیغات مذهبی به آنجا رفته باشد؛ حتی مشهور است که افلح بن عبدالوهاب در حیات پدرش آرزو داشت تا به سرزمین سودانی کوکو^۲ (بکری، همان، ص ۱۸۳) سفر کند، ولی این مسافرت به دلیل مخالفت امام عبدالوهاب میسر نشد (Ibid).

سلطه‌ی رستمیان بر مهم‌ترین پایگاه‌های تجاری که راه‌های ارتباطی به سودان از آن می‌گذشت به آنان امکان داد تا بتوانند در روابط بازرگانی با سودان نقش فعالی را ایفا کنند. شهرهای زاله، وارجلان، غدامس، زویله از جمله پایگاه‌هایی بودند که قافله‌های تجاری از آنجا به سمت بلاد سودان بارگیری می‌کردند (اسماعیل، الخوارج فی بلاد المغرب، ص ۲۸۱). از همه مهم‌تر زویله دروازه‌ی سودان به شمار می‌آمد و در روابط بازرگانی میان اباضیان و مرکز آفریقا نقشی درخور توجه داشت (بکری، المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب، ص ۱۰) و تجارت برده سرزمین سودان تقریباً در انحصار همین شهر بود؛ اباضیان جیل نفوسه نیز در ایجاد روابط تجاری با سرزمین سودان نقشی متناهی داشتند و با سیاهان ساکن حوزه‌ی دریاچه چاد روابط بسیار نزدیک برقرار کردند (Ibid).

از دیگر دولت‌هایی که در بررسی روابط تجاری رستمیان نسبتاً مهم می‌نماید، صفریان بنی‌مدرار بودند که روابط آنها در مقایسه با دولت‌های پیشین اهمیت کمتری داشت. سِجِلْماسَه در تافیللت، پایتخت بنی‌مدرار، یکی از پایانه‌های تجاری بود که شمال

^۱. Gao.

^۲. Gogo.

افریقا را به سلطنت غانه یعنی سرزمین طلا مرتبط می‌کرد. کاروان‌های تجاری اباضی برای رسیدن به سرزمین سودان، ناگزیر در این شهر توقف می‌کردند و سپس راه خود را به سوی سنگال و غانه ادامه می‌دادند (Levetzion, P. ۴).

هم‌چنین تولیدات داخلی سچلماسه چون زیره، زیره سیاه (کرویا)، حنا، برنج و میوه درخت تاکوت که اهالی غدامس در دباغی از آن استفاده می‌کردند، نیز مورد توجه تجار اباضی بود. بسیاری از این بازرگانان در مسیر تاهرت - سچلماسه به تجارت اشتغال داشتند و به ویژه کالاهای مذکور را که در تاهرت یافت نمی‌شد به بازارهای آن شهر عرضه می‌کردند (حریری، ص ۲۰۹).

ظاهراً این روابط تجاری رستمیان با مغرب اسلامی و سرزمین سیاهان در گسترش اسلام در مغرب و مناطق مرکزی و جنوبی‌تر آفریقا مؤثر بوده است.

نتیجه

روابط سیاسی رستمیان با همسایگان خود عمدتاً خصمانه بود؛ با این وجود، این دشمنی‌ها معلول تفاوت مذهبی رستمیان و انتساب آنها به خوارج اباضیه نبود، بلکه به سبب مجاورت با حکومت‌های مقتدری بود که توسعه طلبی‌های بیشتر، آنها را وامی‌داشت تا به قلمرو رستمیان حمله برند؛ از این رو رستمیان با اهداف تدافعی و به منظور حفظ استقلال ارضی خود با عباسیان، اغلبیان، و طولونیان پیوسته در نزاع بودند و تنها با بنی مدرار روابطی دوستانه داشتند.

روابط تجاری رستمیان نیز به دلیل تشویق تجارت از سوی امامان رستمی و حتی اعطای تسهیلاتی چون معافیت‌های مالیاتی با امویان اندلس و سرزمین سیاهان برقرار بود و محتملاً این روابط نقش ارزشمندی در پیشبرد اسلام در مناطق مرکزی و جنوبی آفریقا داشت.

فهرست منابع و مآخذ:

۱. ابن اثیر، عزالدین علی بن ابوالکرم، الكامل فی التاريخ، داربیروت، ۱۹۶۵
۲. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاریخ ابن خلدون (العَبْر...)، به تحقیق خلیل شحاده و سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، ۱۹۸۸.
۳. ابن الصغیر، تاریخ بنی رستم، ترجمه‌ی حجت‌الله جودکی، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ ش.
۴. ابن عذارى، ابوالعباس احمد، کتاب البیان المغرب فی أخبار الاندلس و المغرب، به کوشش کولان و پروونسال، لیدن، بریل، ۱۹۴۸.
۵. ابوزکریا، یحیی بن ابوبکر الوارجلانی، کتاب السیرة و اخبار الائمة، به تحقیق عبدالرحمن ایوب، دارالتونسیه للنشر، تونس، ۱۹۸۵.
۶. اسماعیل، محمود، الاغالبه: سیاستهم الخارجیة، عین للدراسات والبحوث الانسانیة و الاجتماعیة، قاهره، ۲۰۰۰.
۷. -----، الخوارج فی بلاد المغرب، مکتبه الحریة الحدیثه، عین شمس، ۱۹۸۶.
۸. بارونی، ابوالربیع سلیمان بن عبدالله، الازهارالریاضیة فی ائمة و ملوک الاباضیة، وزارة التراث القومی و الثقافة، عمان، ۱۹۸۷.
۹. بکری، عبدالله، المغرب فی ذکر بلاد افریقیه و المغرب، مکتبه مثنی، بغداد، بی تا.
۱۰. جلالی مقدم، مسعود، نخستین بازماندگان خوارج، نگاه سبز، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۱۱. جنحانی، حبیب، دراسات فی التاريخ الاقتصادي و الاجتماعي للمغرب الاسلامی، بیروت، دار الغرب الاسلامی، ۱۹۸۶ م.
۱۲. حریری، محمدعیسی، الدولة الرستمیة بالمغرب الاسلامی، دارالقلم، کویت، ۱۹۸۷.
۱۳. خلیفات، عوض محمد، نشأة الحركة الاباضیة، بی تا، عمان، ۱۹۷۸.
۱۴. دبوز، محمدعلی، تاریخ المغرب الکبیر، داراحیاء الکتب العربیة، بی تا، ۱۹۶۳.
۱۵. درجینی، ابوالعباس احمد بن سعید، طبقات المشایخ بالمغرب، تحقیق ابراهیم طلالی، بی تا، الجزائر، ۱۳۹۴ ق.
۱۶. زامباور، ادوارد کارل، نسب نامه خلفا و شهریاران و سیرحوادث تاریخی در اسلام، به کوشش محمد جواد مشکور، خیام، تهران، ۱۳۵۶.
۱۷. سالم، عبدالعزیز، تاریخ المغرب الکبیر، دارالنهضة العربیة، بیروت، ۱۹۸۱.
۱۸. شماخی، احمد بن سعید، کتاب السیر، تحقیق احمد بن سعید السیابی، وزارة التراث القومی و الثقافة، عمان، ۱۹۸۷.
۱۹. العروی، عبدالله، مجمل تاریخ المغرب، مرکز الثقافی العربی، بیروت، ۱۹۹۴.

۲۰. عبادی، احمد مختار، دراسات فی تاریخ المغرب والانڈلس، مؤسسہ شباب الجامعہ، اسکندریہ، بی تا.
۲۱. عبدالحمید، سعد زغلول، تاریخ المغرب العربی، الناشر المعارف بالاسکندریہ، بی تا.
۲۲. مونس، حسین، تاریخ المغرب و حضارته، العصر الحدیث للنشر والتوزیع، بیروت، ۱۹۹۲.
۲۳. نویری، شهاب الدین احمد بن عبدالوہاب، نہایۃ الارب فی فنون الادب، تحقیق احمد کمال زکی، الهيئة المصریہ العامہ للکتاب، قاہرہ، ۱۹۸۰.
۲۴. LEWICKI, T, "AL-IBADIYYA", Encyclopaedia of Islam, New Edition, Leiden, Brill, ۱۹۸۶.
۲۵. LEVTZION, N. AND HOPKINS, J.F.P, CORPUS OF EARLY ARABIC SOURCES FOR WEST AFRICAN HISTORY, Cambridge, ۱۹۸۱.